

بازتاب

نشریه رائد

ویژه نامه بنیاد شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ
شماره ۳۷ | محرم ۱۴۰۵



آنچه پیش روی شماست، ثمره هم‌افزایی،
دغدغه‌مندی و تلاش تیمی از اعضای بنیاد
شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ است که با دغدغه فعالیت در
عرصه فرهنگ و اندیشه، به ثمر نشست است.

- تولید محتوا و نگارش: واحد نگارش کمیته تولید محتوا
- معاونت پژوهش بنیاد شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ
- طراحی و صفحه‌آرایی: کمیته گرافیک
- معاونت رسانه بنیاد شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ

سلام بر شما که در این شب‌های پرتهاوب، تکیه عزای سیدالشهدا(ع) را پناهگاه و خاستگاه اراده‌های خود قرار داده‌اید. محرم امسال، برای ما امتداد تقویم سال‌های گذشته نیست؛ ما با قلبی داغ‌دار اما سینه‌ای ستبر به استقبال این شب‌ها آمده‌ایم.

خیابان‌های این شهر، طنین قدم‌های مردمی را که مبعوث شدند در حافظه دارد و از یاد هم نخواهد برد تشییع پیرجلال پیکر مطهر «رهبر شهید» را.

ما در این روزهای تاریخی، به چشم دیدیم که این مردم چگونه در دل سنگین‌ترین اندوه‌ها قامت راست کردند و نشان دادند که داغ، پایان راه نیست؛ بلکه نقطه عزیمتی برای یک بیداری بزرگ‌تر است؛ و از دل همین بیداری جمعی بود که موضوع ویژه‌نامه محرم نشریه رائد متولد شد: «استقامت از دریچه عزت».

همگی در روزگاری نفس می‌کشیم که مرزهای تقابل، روشن‌تر از همیشه است. همان‌طور که در مباحث جنگ رمضان استاد ارجمند، علی غلامی مرور خواهیم کرد، امروز هر کدام از ما در میدانی از جنگ اراده‌ها ایستاده‌ایم. استقامت در این میدان، صرفاً دندان روی جگر گذاشتن و تحمل منفعلانه سختی‌ها نیست؛ بلکه کنشی است سراسر آگاهانه و برآمده از «عزت». عزتی که اجازه نمی‌دهد در برابر طوفان حوادث خم شویم و استقلال هویتی مان را از دست دهیم.

ما در تحریریه رائد، تلاش کرده‌ایم تا در این ۹ شماره، پیام‌آور همین نگاه باشیم. از روضه‌های صفحه نخست تا روایت ناگفته‌هایی از هیئت بنیادمان در صفحه دوم، همه یک پیام واحد دارند: ما عزیز و استوار در میدان ایستاده‌ایم، همچون سرو در برابر طوفان‌ها، همچون رهبرمان

مسیر حق، از شناخت تا استقامت

فاستقم

نخواهد داشت. ما از یک رهرو واقعی سکون را نمی‌پذیریم؛ چراکه حتی یک لحظه توقف، مترادف با پسرفت است.

۴. پایداری و استقامت

حرکت در مسیر کمال و عدم سکون، لاجرم با موانعی روبه‌روست که گذر از آن‌ها نیازمند پایداری است:

***موانع درونی (هوی و هوس):** غلبه بر ترس‌ها و وسوسه‌های نفسانی که نیازمند «صبر بر معصیت» است تا مغلوب نفس خویش نشویم.

***موانع بیرونی انسانی:** طعنه‌ها و تمسخرهایی که همواره در مسیر اولیای خدا وجود داشته است. پادزهر این موانع، «صبر بر طاعت» است تا عوامل بیرونی مانع ادای تکالیف نشوند.

***موانع بیرونی طبیعی:** داغ‌ها، حوادث و مصیبت‌های روزگار که نیازمند «صبر بر مصیبت» است. در اینجا «سعه صدر» به یاری می‌آید؛ ظرف وجودی اگر بزرگ باشد، مصیبت در آن هضم می‌شود، اما ظرف کوچک توان تحمل نخواهد داشت. صبر در لغت به معنای حبس نفس و خودنگهداری، و در اصطلاح، مقاومت در برابر اوامر و نواهی عقل و نقل است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید کسی که صبر نجاتش ندهد، جزع هلاکش خواهد کرد. اگر پروردگار این بار را بر دوش ما نهاده، قطعاً توان آن را نیز در وجودمان دیده است. در نهایت، «استقامت» یعنی پرهیز از تلون و چندرنگی. میان حق و باطل حد وسطی نیست؛ اگر حق را رد کنیم، باطل را برگزیده‌ایم و خروج از این ولایت، غرق شدن در ظلمات طاغوت و ضلالت است. در شب‌های آتی به ادامه این مباحث خواهیم پرداخت.

«گام نهادن در مسیر اقامه حق، سلوکی است که عبور از موانع آن، توشه‌ای جز شکیبایی و پایداری بر نمی‌تابد. نوشتار پیش‌رو که برگرفته از سخنرانی‌های استاد علی غلامی در «جنگ رمضان» است، درآمدی است بر واکاوی این مسیر روشن».

بدون شک برای رسیدن به کمال و سپس اقامه حق، چهارگام سرنوشت‌ساز پیش روی ماست که اوج و کمال آن در «صبر و استقامت» تجلی می‌یابد:

۱. تشخیص حق از باطل

در کشاکش هدایت و گمراهی، بزرگ‌ترین خطر این است که حق و باطل را با اشخاص بشناسیم؛ خطایی که می‌تواند با لغزش یک فرد، ما را از مسیر دین بازگرداند. به فرموده امیرالمؤمنین (ع)، ابتدا باید حق را شناخت و سپس افراد را با آن سنجید. راهکارهای این شناخت، کسب حکمت، معرفت و پیشه کردن تقواست. عمل به واجبات و ترک محرمات، فرقان و قدرت تشخیص را از جانب خداوند در قلب بیدار می‌کند.

۲. شناخت راه و وصول به کمال

پس از شناخت حق، در برابر وسوسه‌ها و اغواگری‌هایی که باطل را در لباس حق می‌ارایند، نیازمند صراط مستقیم هستیم. صراطی که تجسم آن امیرالمؤمنین (ع) است؛ در این مسیر، محبت، شناخت و اطاعت از ایشان، قطب‌نمای حرکت ماست.

۳. حرکت بی‌درنگ در مسیر

در این راه، سکون، انحراف و پسرفت جایی ندارد. امروز زمان پرچمداری است و توقف، معنایی جز خیانت

رهبر شهیدم!
چه خوشبخت بودیم در سایه رهبری که
سیاست را به تقوا آراسته بود؛ نه به نیرنگ.
هم معقولات می دانست، هم الهیات.
هم با رجال سیاسی می نشست، هم کودکان.
هم کارگران را می فهمید، هم نخبگان.
هم از ریحانه بودن زن می گفت و هم نگاه تاجران به
او نداشت.
او که در چادر محقر محرومان نشست اما در کاخ
مجلل اربابان نه.
صبرانه ملتش را چنان رشد داد که پس از شهادتش
در حساس ترین برهه تاریخ نگذاشتند خم به ابروی
کشور بیفتد.
آری، او هوای همه را داشت و هم و غمش عزت و
استقلال ایرانش بود.
جان فدا شد تا پرچم توحیدی برافراشته بماند و
عجیب تاریخ کربلا تکرار می شود.
حالا ماییم و دلتنگی آن لبخند، نگاه و کلام نافذ که
همیشه تسلای خاطرمان بود و چطور بعد رفتنش
هنوز زنده ایم؟ نمی دانم، حتماً در روضه های فاطمیه
امسال برایمان رزق صبر طلب کرده بود.
حالا چه می توان گفت، جز این بیت: "ای ساربان
آهسته ران کارام جانم می رود."
راستی او شاعر هم بود.



سپندار

هرکس در این راه هرچه داشت، داد.
یکی خورش را؛ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ.
دیگری اما صبرش تمام شد و سینه اش سنگین. قَلْبِش تَاب نمی آورد؛ نمی توانست امامش را در چنین
روزی ببیند. این داستان آشناست؛ فَقَالَ الْعَبَّاسُ قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ.
دیگرانی هم بودند که جانشان ماند، عزیزتر از جانشان رفت. مادر و پدر و همسر دادند. این سروهای داغ
دیده اما فقط به خاطر تو کمر خم نکردند؛ که مبادا بی تابیشان را به پای نارضایتی از اراده ات بگذاری و
قربانی شان را نپذیری. روی گونه هایشان رد اشک، مشت هایشان گره کرده و بر لب هایشان ذکر اللهم تقبل
منا هذا القليل القربان.
و اکنون من به شما فکر می کنم. به شما لاله های جوان دمیده از خاک وطن. به شما آرزوهای سبز
باطراوت. به شما که به سان پروانه از پله ی خود رمیدید و حالا ما که بال هایمان شکسته، به پرکشیدنتان
چشم دوخته ایم و حسرت می بریم. به شما که رائدید و پیشاپیش ما. به شما که تا آخرین لحظه های پیش
از شنیدن بانگ الرّحیل، غصه دار زخمی شدن ایران و عزادار کوچ خونین آن مرد بزرگ بودید. چندبار پس
از دیدن تیتربزرگ "شهادت قائد امت؛ حضرت آیت الله خامنه ای" زیر لب تکرار کردید علی الدنيا بعدک
العفا؟ بشارت باد بر شما که خون پاکتان را در خاک مقدس وطن حل کردید و به دست همان کسانی
شهید شدید که بهترین مردان هم عصر ما را شهید کردند. رسالت بازماندگان، به یاد آوردن است و ما
نخواهیم گذاشت دست بی رحم فراموشی فراق بین ما و شما را بیش از این کند؛ به این امید که سر
برگردانید و به سوی ما که عقب مانده ایم و در این جهان بی رونق لبریز از ظلم محبوسیم، دست یاری دراز
کنید.

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و برای عرض تسلیت محضر اندیشه جویان گرامی:
سرکارخانمها عطیه سلیمانی، فاطمه و عاطفه
عسکری، زینب فکورفرد، مهلا حاجی، زهرا سادات
هاشمیان، فاطمه سویزن و جناب آقای سید
محمدحسین یوسفی، فاطمه نیکبخت

به یاد اندیشه جویان پرکشیده:

شهیده سیده زهرا واعظی
شهیده عطیه اصلاحی
سرکارخانمها مرضیه داوودی
سیما آیینه چی و جناب آقای طبری

در حیاط، درست روبه‌روی تابلوی «فاطمیه بزرگ تهران» ایستاده‌ام. یک گوشه‌ی حیاط، دو مرد با حمایل خادمی که رویش نوشته شده «بنیاد فرهنگی شهید پالیزوانی علیه‌السلام» ایستاده‌اند. سمت دیگر، مزار دو شهید گمنام مرا به سوی خود می‌کشد. کسی اطراف سنگ مزار را با شمع‌های کوچک ستاره‌باران می‌کند و دور نام شهید گمنام را با گلبُرگ‌های پرپر شده قاب می‌گیرد. میان دو شهید، خودم را پیدا می‌کنم؛ از روزی که پیام فراخوان جذب خادمی روی صفحه‌ی گوشه‌ی نشست تا روز مصاحبه و دعوت به اولین جلسه‌ی خادمان، مرور می‌کنم، همه چیز خیلی سریع گذشت و بالاخره این رزق هم سهم من شد.

برای‌شان فاتحه‌ای می‌خوانم و به سمت صحن اصلی قدم برمی‌دارم. کفش‌هایم را در کیسه می‌گذارم و چشم در چشم صحن می‌دوزم. یک سو، خادمی مشغول جارو کشیدن است؛ روبه‌رویم، چند خادم دیگر مشغول تکمیل آخرین جزئیات دکور هستند. باید هرچه زودتر جلسه‌ی خادمان را پیدا کنم. صدای «ریحانه، ما این‌جاایم!» توجهم را جلب می‌کند. آشنایی در این جمع نداشتم. به سمت صدا برمی‌گردم؛ کنار دیوار، دایره‌ی بزرگی از خانم‌ها نشسته‌اند. صدا، صدای همان دختری است که می‌گفتند مسئول انتظامات است؛ به نظر پنج سالی از من بزرگ‌تر می‌آید. برایم دست تکان می‌دهد. همه سرشان را به سمتم برمی‌گردانند. دو نفر جابه‌جا می‌شوند و با دست اشاره می‌کنند که در جمع‌شان بنشینم. جلسه رأس همان ساعتی که وعده کرده بودند، آغاز می‌شود.

خانمی هم‌سن و سال مادرم، با سبدي پر از لقمه‌های حلوا به حلقه‌ی ما نزدیک می‌شود. لقمه‌ها را به نرگس، مسئول اصلی‌مان، می‌سپارد: «خب، لقمه‌ی خادمان هم رسید. این سبد را دست به دست بچرخانید و همین‌طور که گوش می‌دهید، نوش جان کنید.»

نرگس شروع به صحبت می‌کند؛ کارها را تقسیم می‌کند و مسئولیت‌ها را توضیح می‌دهد. حرف‌هایم برایم تازگی دارد؛ آن‌قدر که چند و چون کار را درست متوجه نمی‌شوم. شاید از ابروهای بالا رفته و چشم‌های گرد شده‌ام این را به خوبی متوجه شده باشد. رو به من می‌کند و می‌گوید: «می‌خواهی امشب برای خوش‌آمدگویی دم در بایستی؟ هم کار را تماشا می‌کنی و هم مسئولیت راحت‌تر است.» با شوق می‌گویم: «بله، خیلی خوب است!»

حمایل را برمی‌دارم که بروم. دوباره صدای‌مان می‌زند: «فقط یادتان باشد؛ میزبان اصلی کس دیگری است. او خودش دست‌تک‌تک عذارها را می‌گیرد و به مجلسش می‌آورد.»

در آستانه‌ی ورودی منتظر مهمانان به انتظار می‌ایستم. در ذهن مرور می‌کنم که چگونه می‌توانم خادم بهتری باشم؟ دست‌هایم را به نشانه‌ی ادب در هم گره می‌کنم، متواضعانه می‌ایستم، لبخندی آرام بر صورت می‌نشانم و به هر مهمانی که می‌رسد خوش‌آمد می‌گویم. پیرزنی نفس‌نفس زنان پله‌ها را بالا می‌آید؛ چند قدم به استقبالش می‌روم و او را تا قسمت کفش‌داری همراهی می‌کنم.

مهمان بعدی، مادری است همراه با کودک شش‌ساله‌اش. سنگینی کیف و وسایل دستش نشان می‌دهد چقدر خودش را برای سرگرم کردن کودکش در هیئت آماده کرده؛ به زحمت دست فرزندش را گرفته و چادرش را روی سر مرتب می‌کند. خوش‌آمد می‌گویم. با تردید سراغ بخش بانوان را می‌گیرد؛ می‌گویم: «بانوان همین‌جا، در صحن اصلی هستند.» و با اشاره‌ی دست، او را به سمت خادمین راهنما هدایت می‌کنم.

آسمان کم‌کم تیره می‌شود و خودش را برای وقت نماز مغرب آماده می‌کند. قدم‌های مهمانان بلندتر می‌شود تا خود را به صف‌های نماز برسانند. سلام‌های آستانه شتاب می‌گیرند و ناگهان، صدای اذان در فضا می‌پیچد. و این یعنی آغاز مراسم.

من در آستانه ایستاده‌ام! اینجا مرزی میان شلوغی شهر و آرامش صفوف به‌هم‌پیوسته‌ی عزاداران امام حسین علیه‌السلام است. مرزی که از همین در شروع می‌شود...

و انگار از همین‌جا،

زمان هم شکل تازه‌ای پیدا می‌کند.

ثمره‌لب

کتاب دشمن‌شناسی در قاموس عاشورائیان منتظر



عاشورا تنها یک رویداد محصور در گذشته نیست، بلکه جریانی مستمر و زنده است که تا عصر انتظار امتداد می‌یابد. کتاب «دشمن‌شناسی در قاموس عاشورائیان منتظر» اثری تحلیلی و عمیق است که پیوند میان حماسه حسینی و رسالت منتظران در عصر غیبت را از دریچه حیاتی «شناخت دشمن» مورد واکاوی قرار می‌دهد.

این اثر با نگاهی جریان‌شناسانه، مخاطب را یاری می‌کند تا از سطح وقایع تاریخی عبور کرده و به درکی راهبردی از صف‌آرایی حق و باطل در دنیای پیچیده امروز دست یابد. این کتاب به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با الگوگیری از بصیرت یاران سیدالشهدا (علیه السلام)، در برابر هجمه‌های چندلایه و جنگ‌های شناختی دوران معاصر ایستادگی کرد و هویت فکری خود را حفظ نمود.

خواندن این اثر به تمامی دغدغه‌مندان که به دنبال پیوند زدن اندیشه سیاسی با باورهای اعتقادی خود هستند و می‌خواهند نقشی فعال در سپهر اجتماعی ایفا کنند، اکیدا پیشنهاد می‌شود. جای این کتاب در سبد مطالعاتی شما خالی است.

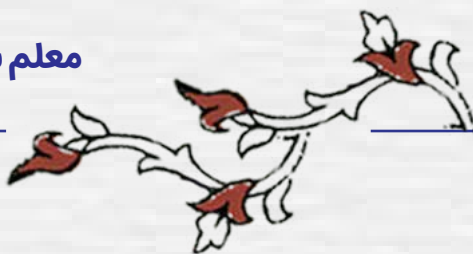


جهت خرید کتاب
از سایه سار
رمزینه مقابل را
اسکن کنید

کلام

«عزت و شرافت یک جامعه در گرو ایستادگی و مقاومت آن است. تن دادن به ذلت و تسلیم، ریشه در سستی اراده و فرار از سختی‌ها دارد. آن کس که برای حفظ عزت خویش و مکتبش پا فشاری می‌کند و در برابر طوفان‌ها می‌ایستد، حقیقت استقامت را یافته است؛ چرا که عزت بدون پایداری، شعاری بیش نیست.»

معلم شهید مرتضی مطهری (علیه السلام)



bonyad_shahidpalizvani



palizvani.ir